

## سلسله نشست های تخصصی خبرگانی علوم انسانی و قدرت ملی و بین المللی

ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی

سخنران: دکتر محمدعلی فتح‌اللهی

۱۳۹۷/۲/۲۳

دکتر فتح‌اللهی ابتدا با تعریفی از علوم انسانی سخنان خود را آغاز کرد. ایشان علوم انسانی را پدیده‌ای اجتماعی می‌داند که اسم آن را علم گذاشته‌اند. علم به معنای مصلح آن که انسان‌ها چیزهایی را یاد می‌گیرند و تعلیم می‌دهند یک چیز است و پدیده‌های اجتماعی به گونه دیگری است مثل انقلاب، خشنودی مردم و ... پدیده اجتماعی است که اسم آن را علوم انسانی گذاشته‌ایم و این منجر شده به اینکه جنس علوم انسانی با جنس همه دانش‌هایی که در طول تاریخ بشر بوده یکی است. جنس علوم انسانی از جنس پدیده‌های اجتماعی است و جنس هویتی دارد. البته هویت را اگر تعریف کنیم جنس هویت علمی است و ماهیت علمی دارد و با خودآگاهی به وجود می‌آید. با خودآگاهی هویت‌های فردی و جمعی شکل می‌گیرند. لذا پدیده‌های اجتماعی به طور صد در صد از علم جدا نیستند و پدیده‌های اجتماعی ماهیت علمی دارند و از جنس آگاهی هستند و با خودآگاهی پیدا می‌شوند.

در ادامه ایشان افزودند وقتی هویت‌های جدید در جوامع پیدا می‌شوند (در سده‌های اخیر با هویت‌های جدید مواجه هستیم) که از جنس آگاهی هستند اسم آنها را علوم انسانی می‌گذاریم.

تعریف علوم انسانی ادراک هویت‌های جدید توأم با احساس مسئولیت است. ویژگی هویت‌های جدید احساس مسئولیت است.

عنصر سومی که در این تعریف وجود دارد این است که باید از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته شود یعنی ادراک هویت‌های جدید توأم با احساس مسئولیت که از طرف نظام سیاسی به رسمیت شناخته شود. این هویت‌ها اگر منجر به شکل‌دهی نظام سیاسی نشود و یا وجود آنها را نظام سیاسی به رسمیت نشناسد منظور ما برآورده نخواهد شد. هویت‌هایی که امروز با آن مواجه هستیم این سه ویژگی را دارند یعنی هویت از جنس آگاهی هستند و احساس مسئولیت به وجود می‌آورند و رسمیت از طرف نظام سیاسی دارند. این نظام سیاسی را مردم سالاری تعریف می‌کنیم.

علوم انسانی که با این وصف مد نظر است هم به وجود آمدنش و هم ادامه حیات آن با پژوهش صورت می‌گیرد یعنی پژوهش، نقادی و خلاقیت این سه عنصر در تکوین علوم انسانی و در تداوم حیات آن مهم است یعنی بدون پژوهش علوم انسانی نداریم. پژوهش صرفاً مطالعه کتاب‌ها نیست. واقعیت پژوهش ادراک هویت‌های جدید است یعنی کسی پژوهشگر است که به درک جدید یا به هویت جدیدی دست پیدا کند در این حالت پژوهش اتفاق می‌افتد و گرنه اینکه انبوهی از کتاب‌ها خوانده شود و خلاصه شود پژوهش صورت نگرفته است. پژوهش در علوم انسانی با یک اتفاق است که باید صورت گیرد و یا کسب هویت جدید است. نقادی هم به این معنی نیست که رسم الخط اشتباه است و چرا به این صورت نوشته شده است بلکه تعریف نقادی مشارکت در تولید علم است یا نوعی تولید علم است نه اینکه خارج از گود بنشینیم و اظهار نظر نسبت به مطلبی بکنیم. علوم انسانی بدون نقادی جلو نمی‌رود زیرا نقادی امری وجودی است، مشارکت در تولید علوم انسانی و شکل‌دهی به هویت‌های جدید است. اما خلاقیت نگاه به آینده دارد. آرمان‌هایی را به آینده تصور یا رویاپردازی می‌کند و این تخیل که صورت می‌گیرد باعث می‌شود حرکت در علوم انسانی و کسب هویت‌ها شکل گیرد یعنی علوم انسانی بدون داشتن آرمان و بدون درکی از آینده وجود ندارد. اصلاً برای حرکت به سوی آینده است علوم انسانی منتظر آینده است و حقیقت را در آینده جستجو می‌کند یعنی آن چیزی که هست کافی نمی‌داند و

احساس می‌کند که آن هویت اصلی و حرف‌های اصلی باید در آینده گفته شود و لذا نسبتی با زمان دارد یعنی نسبت مثبت. زمان همیشه برای علوم انسانی راه‌گشا است.

دکتر فتح‌اللهی ویژگی عمومی علوم انسانی را عبارت از این می‌داند، پذیرفتن تکثر دیدگاه‌ها و رسمیت دادن به آنها. علوم انسانی نمی‌تواند به یک دیدگاه محکم بیاستد و نپذیرد که دیدگاه‌های معارض دیگری باشد که هر کدام ارزش خودش را دارد. پس تکثر دیدگاه‌ها را باید بپذیریم و به رسمیت بشناسیم که با این پذیرش دیدگاه‌ها علوم انسانی تحقق پیدا می‌کند. بنابر این علوم انسانی‌های متعدد ممکن است وجود داشته باشد. علوم انسانی نمی‌تواند یک وصف داشته باشد و بقیه علوم انسانی نیست. البته همه آنها می‌توانند در کنار هم همزیستی داشته باشند یعنی نوعی وحدت در عین کثرت در مجموعه علوم انسانی بتوان قائل شد.

در ادامه بحث، ایشان از مدیریت علوم انسانی سخن گفتند.

علوم انسانی جامعه را اداره می‌کند. جنس علوم انسانی این است که مدیر جامعه است و مدیر واقعی جامعه علوم انسانی است. هر چند که این مدیریت الزاماً با تصدی سمت‌های رسمی مدیریتی توأم نباشد ولی این علوم انسانی‌ای که مدیر جامعه نباشد علوم انسانی نیست. در واقع به مدیریت جامعه می‌گوییم علوم انسانی. شاید هم حسن علوم انسانی این است که مدیریت آن از جنسی است که لازم نیست حتماً متصدی سمت‌های دولتی باشد و بهتر است با ایفای نقش مدیریت در جامعه تفکیکی ایجاد شود. به دلیل اینکه در علوم انسانی تکثر دیدگاه‌ها به رسمیت شناخته می‌شود پس اگر سمت‌های رسمی را تصدی کند ممکن است به زندگی روزمره لطمه بزند پس ایفای نقش مدیریتی شاید فاصله‌ای با تصدی‌گری داشته باشد بهتر است و خود تصدی‌گری گرفتار روزمرگی شدن را دارد و این آفتی است که برای علوم انسانی مضر است لذا تفکیک بین نقش‌آفرینی در مدیریت و در واقع مدیر واقعی شدن با تصدی سمت‌ها در نسبت علوم انسانی و مدیریت جامعه مهم است.

اما در کل تحولات علوم انسانی، تحول در مدیریت جامعه است. مدیران جامعه باید جایگاه علوم انسانی را در مدیریت جامعه به رسمیت بشناسند. به عقیده ایشان این تعبیر را مناسب نمی‌بیند که مدیران باید با استفاده از علوم انسانی جامعه را اداره کنند زیرا استقلال بین مدیر و علوم انسانی قائل است یعنی مدیر یک چیز و علوم انسانی چیز دیگری است. مدیر باید از ابزار علوم انسانی استفاده کند و جامعه را بهتر اداره کند و الزام ندارد که شخصیت مدیر درکی از علوم انسانی داشته باشد و آن را به رسمیت بشناسد. این تعبیر این مشکل را به وجود می‌آورد که بعضی از مدیران این احساس را می‌کنند که علوم انسانی ابزار قدرتمندی است و بهتر است از آن استفاده کنیم و سلطه خود را عمیق‌تر بر جامعه اعمال کنیم. در واقع استبداد عمیق‌تری را می‌تواند ممکن کند.

نکته قابل توجه این است که مدیریت باید علوم انسانی را به رسمیت بشناسد یعنی علوم انسانی جامعه را اداره می‌کند، احکام علوم انسانی جامعه را پیش می‌برد، علوم انسانی همان هویت‌های اجتماعی و شخصیت‌ها است و هر کدام باید در جایگاه خودشان به رسمیت شناخته شود و دولت و حاکم و مدیر کسی است که جایگاه آنها را به رسمیت می‌شناسد و ارزش آن را می‌داند. نقش مدیر این نیست که با علوم انسانی جامعه را اداره کند بلکه به علوم انسانی رسمیت قائل شود و واقعیت آن را درک کند. مدیر باید فقط در جایگاه تصدی‌گر باشد و مهر و امضایی داشته باشد. لذا حضور قدرتمندانه علوم انسانی بدون آنکه الزام داشته باشد که حتماً تصدی‌گری رسمی را داشته باشد پشتوانه آزادی است. یعنی با علوم انسانی آزادی در جوامع مفهوم پیدا می‌کند. از تعبیر ماهیت قدرت مآبانه علوم انسانی در واقع این مد نظر است که تفکیک بین تصدی‌گری رسمی و موثر بودن و قدرت مند بودن نشان داده شود.

علوم انسانی در جامعه مثل نقش مادر در خانواده است. ممکن است سمت رسمی مدیریت را مادر نداشته باشد ولی قوام خانواده با مادر است. جامعه هم بدون علوم انسانی جامعه نیست. فقط تجمع آدم‌ها است. حقیقت علوم انسانی در هویت

ملی خودش را نشان می‌دهد. جامعه‌ای که هویت ملی در آن وجود ندارد نمی‌توانیم بگوییم آنجا علوم انسانی وجود دارد. جوامعی که علوم انسانی‌های قدرتمندی دارند حس هویت ملی دارد. نظم و انضباط در جامعه نشان دهنده وجود علوم انسانی در آن جامعه است. جامعه‌ای که حکومتی دارد و ابزارهای قدرت را در اختیار دارد ولی اگر این قدرت توأم باشد با علوم انسانی جدی، در این جامعه عظمتی از این قدرت می‌توان فهمید که چیز فوق‌العاده‌ای به وجود می‌آورد به نظر من نقش علوم انسانی در قدرت، قدرت ملی و بین‌المللی به وجود می‌آورد و ماهیت دیگری به قدرت می‌دهد. نکته دیگر اینکه قدرتی که از اتکای علوم انسانی باشد می‌تواند قدرت‌های دیگر را به رسمیت بشناسد یعنی علوم انسانی‌های دیگر را بشناسد و با آنها زندگی کند. الزاماً قدرت‌های فوق‌العاده‌ای که در جامعه‌ای پدید می‌آید منطقیاً به این معنی نیست که بخواهد در دنیا حالت امپریالیستی داشته باشد و همه جا را تسخیر کند یعنی این فهم به وجود می‌آید که باید با علوم انسانی دیگر زندگی کند و در نتیجه در سطح بین‌المللی هم می‌تواند فضای صلح‌آمیزی را رقم بزند و نوعی وحدت ضمنی را می‌توان تصور کرد.